دو شاهد مهم بر تواتر بلدی قرائات

آن چیزی که میخواهم امروز عرض کنم این است: حاصل عرض من این است: وقتی قرائن منفصله بسیار زیادی را از مبسوط شیخ، از خلاف شیخ و... پیدا کردیم؛ در خلاف گفتند قرآن باید متواتر باشد؛ یعنی غیر آن جایز نیست؛ در مبسوط گفتند لقنها الحاجی. در نسخه مبسوط هم زحمت کشیدند نسخه خطی را هم آوردهاند؛ در دو نسخه «و ان شاء» دارد. در یکی از نسخهها «و ان شاء» در حاشیه صفحه آمده است. یعنی «لقنها ای حرف شاء بالحاجی». یک نسخه به این صورت است. «بالحاجی» را شیخ میفرمایند. این «بالحاجی» شیخ در فتاوای بعدیها آمده. دیروز اسم کتاب یادم نبود. کتاب کنز الفوائد فی مشکلات القواعد؛ برای سید عمید الدین است. یکی هم کتاب غایة المرام صیمری بود. رضوان الله علیهما. این دو کتاب که عبارت مبسوط را نقل کردهاند «واو» دارد. یعنی آنها نقل کردهاند «لقنها ایّ حرف شاء و ان شاء بالحاجی». ولی چیزی که مشکلتر است، دنباله عبارت شیخ است. دنباله عبارت هیچ جور حل نمیشود. مگر اینکه بگوییم کلمهای مانند «ما» افتاده. در ادامه میگویند:

شاگرد: «إن شاء بالحاجئ و هو الصحيح عندنا، لأن التعيين يحتاج إلى دليل».

استاد: دنباله اش چیست؟

شاگرد: ندارد.

استاد: معمولاً دنباله آن را نمیآورند. من در کتابها و نسخههای مختلف خیلی گشتم اما دنباله آن در هیچ کجا نیامده.

کما اینکه...؛ اینها مطالب روزهای قبل است. اگر نگویم میبینید ده روز بعد هم یادم نمیآید. دیروز عرض کردم ابن کثیر در مکه «او من وراء جدر». داد زد «ارجع الی قرائة قومک». شما بگردید، در هیچیک از کتابهای علوم قرآنی تا الآن –که هزاران کتاب میشود- من ندیدم کسی به این نقل برای پشتوانه تواتر استناد کند. به «قومک» استناد کند که ابن کثیر کاره ای نیست. این همه کتاب نوشتهاند! من یک طلبه هستم. ببینید درست میگویم یا نه. به این برخورد کردم. میگویم ببینید چطور نگه ش میدارند؟! ابن کثیر را بر میگرداندند! شاهد عرض خودم که هیچ کجا ندیدم، شاهدی خیلی عالیای در منجد المقرئین ابن جزری دیدم. ابن جزری میگوید من مدت ها در فکر بودم؛ اصحابنا الشافعیه؛ همه آنها شافعی بودند. میگوید ما در امامان الشافعی گیر هستیم. فتوای او این است که باید بین دو سوره بسم الله بگویید. اما خودش در کتاب خودش از مالک که شیخش بوده روایت کرده که بسم الله نیاز نیست. یعنی گویا یک نحو تهافت بوده. خب از شیخ خودت روایت نقل میکنی که بسم الله نیاز نیست اما از آن طرف میگویی نه، باید بیاوری؟! شافعی ها میخواهند این تهافت را حل کنند.

میگوید من در این فکرها بودم که این مطلب به ذهنم الهام شد؛ خدا به من داد. نکته خیلی عالی برای بحث ما است. میگوید مالک شیخ حدیث شافعی بود اما خلاصه یک نفر بود. خبر هم خبر واحد

بود. اما شافعی طریق سندهایش با دو واسطه به ابن کثیر می‌رسد. قرائت ابن کثیر در قرائت اهل مکه بسم الله را می‌آورد. می‌گویی اگر مالک و ابن کثیر بود، خب اینها دو نفر هستند. تو می‌خواهی کدام را ترجیح بدهی؟! فرقی ندارند. او هم شیخت است که دارد روایت می‌کند. می‌گویی در اینجا شافعی بین دو چیز قرار گرفته، روایت مالک به‌عنوان روایت از اینکه بسم الله نباشد، اقراء ابن کثیر از باب تواتر قرائت اهل مکه، نه فقط یک نفر؛ یعنی بگویی من تنها از یک نفر شنیده‌ام. گفته این واضح است وقتی شافعی با تواتر لزوم نقل بسم الله روبرو می‌شود قرائت ابن کثیر را مختارش قرار می‌دهد. این حرفی است که ابن جزری در منجد المقرئین[1] می‌گوید. در صفحه ابن کثیر گذاشته‌ام.

شاگرد: داشتید می‌فرمودید ادامه کلام شیخ چیزی هست که با «و ان شاء» جور در نمی‌آید.

استاد: بله، داشتم می‌گفتم من گشتم. در تمام کتب فقهی که در جامع فقه بود، دنبال‌ه عبارت شیخ را کسی نیاورده است تا ببینیم نسخه بدلی دارد یا باید از کتب علماء ببینیم. شیخ می‌فرمایند:

> فمن قال إنه شرط فان ذكره، و إلا كان فاسدا و لها مهر مثلها، و من قال ليس بشرط لقنها أي حرف شاء «إن شاء بالجائز و هو الصحيح عندنا، لأن التعيين يحتاج إلى دليل فإذا ثبت أنه يصح كان لها المطالبة بأي موضع شاءت، فإن أصدقها تعليم سورة بعينها و هو لا يحفظها، بأن قال على أن أحصل ذلك لك، صح لأنه أوجبها على نفسه في ذمته[2]

«إن شاء بالجائز و هو الصحيح عندنا، لأن التعيين يحتاج إلى دليل فإذا ثبت أنه يصح كان لها المطالبة بأي موضع شاءت»؛ ما کان لها... . در منزل روی این تأمل کنید. «کان لها» درست نیست. شوهر گفته مهر تو این است. تعیین قرائت هم که نیاز نیست. «ای موضع شاءت»، چرا تعبیر به موضع کردند؟ صحبت از قرائات بود. اذا ثبت انه یصح کان لها المطالبة بای موضع شاءت.

شاگرد: شاید مراد از موضع، شهر باشد.

استاد: مراد از موضع آیات قرآن است. نه اینکه زوجه بگوید من را مثلاً به مکه ببر و بعد تعلیم بده.

شاگرد۲: ادامه هم دارد.

استاد: آنها برای مسأله ذمه است. در آنها مشکلی نیست. فقط خود این عبارت «اذا یصح کان لها»، چه چیزی صحیح است که می‌گویی «کان لها»؟ باید فاعل یصح روشن شود. محتملاتی هست که به‌طور جزم هنوز در ذهن من صاف نشده است. اگر در ذهن شما صاف شد برای من هم بفرمایید.

---

[1] منجد المقرئين ومرشد الطالبين (ص: ۸۰)

ومما يحقق لك أن قراءة أهل كل بلد متواترة بالنسبة إليهم أن الإمام الشافعي رضي الله عنه جعل البسملة من القرآن مع أن روايته عن شيخه مالك تقتضي عدم كونها من القرآن لأنه من أهل مكة وهم يثبتون البسملة بين السورتين ويعدونها من أول الفاتحة آية وهو أرق قراءة ابن كثير عليها إسماعيل القسط عن ابن كثير فلم يعتمد على روايته عن مالك في عدم البسملة لأنها آحاد واعتمد على قراءة ابن كثير لأنها متواترة، وهذا لطيف فتأمله فإنني كنت أجد في كتب أصحابنا يقولون: إن الشافعي رضي الله عنه روى حديث عدم البسملة عن مالك ولم يعول عليه. فدل على أنه ظهرت له علة فيه وإلا لما ترك العمل به.

[2]المبسوط في فقه الإمامية ج٤ ص٢٧٣

بازبینی #2
ایجاد شده 20 آوریل 2024 14:08:28 توسط ... .
به روزرسانی شده 28 مه 2024 14:48:32 توسط ... .